



۱۱ سپتامبر و شکل‌گیری

ژئوپلیتیک جدید جهانی

مهدی مینایی

مقدمه

به دنبال حملات تروریستی یازدهم سپتامبر به مراکز تجاری و امنیتی ایالات متحده آمریکا در شهرهای نیویورک و واشنگتن، موج گسترده‌ای از نگرانی در درون این کشور و در سطح جهانی نسبت به پیامدهای منفی این حوادث، در ابعاد سیاسی، اقتصادی و امنیتی ظاهر شد.

این نگرانی به دلیل تأثیرات منفی این رویداد بر ساختار اقتصاد ملی آمریکا، به عنوان بزرگترین قدرت اقتصادی در سطح بین‌الملل و در نتیجه بر ساختار نظام اقتصادی جهانی، به دلیل محوریت اقتصاد ملی آمریکا صورت پذیرفت.

در حقیقت حمله به مراکز حساس اقتصادی، نظامی و سیاسی، توانایی نیروهای اطلاعاتی و امنیتی آمریکا را در شناسایی تروریستها و مقابله با آنها زیر سؤال برد و آثار فراوانی بر اوضاع داخلی آمریکا و خارج از آن گذاشت.

ضرب امنیت شهروندان تنها ابرقدرت باقیمانده در پایان جنگ سرد کاهش یافت، محدودیت‌هایی در آزادی شهروندان کشور مدعی لیبرال دموکراسی به وجود آمد، قوانین مربوط به مهاجرت غیراروپاییان تشدید شد و هزینه مصرفی شهروندان عادی به ویژه در حوزه جهانگردی و مراکز تفریحی کاهش یافت.

در حوزه سیاست خارجی نیز، آمریکا محوریت مبارزه با تروریسم را به منظور تشکیل ائتلافهای جدید بین‌المللی اعلام کرد، به طوری که پس از این رویدادها رئیس‌جمهور آمریکا از میثاق نویسندگان اعلامیه استقلال و قانون اساسی ایالات متحده دایر بر استقرار آزادی و دموکراسی در سراسر جهان و نجات بشریت، مبارزه با تروریستها و دیکتاتورها و نداری، بیسوادی و ظلم به عنوان عوامل ایجادکننده تروریسم سخن

بعد از فروپاشی نظام دو قطبی و پایان جنگ سرد، بحران در سیاست خارجی آمریکا ظاهر شد. علت اصلی این بحران بیشتر ناشی از حذف قطب مقابل یا همان اتحاد شوروی به عنوان دشمن شماره یک این کشور بود.

یعنی فروپاشی نظام دو قطبی، آمریکا را از وجود یک دشمن قوی که باعث ایجاد معنا در سیاستگذاری داخلی و خارجی این کشور می‌شد محروم کرد. به طوری که مجموعه الگوها و تعاریفی را که آمریکا از منافع ملی، امنیت، اتحاد و ائتلاف، خلع سلاح و توسعه ارائه می‌کرد، منطبق بر فضای حاکم بر روابط بین‌الملل دوران جنگ سرد و سیستم دو قطبی بود.

به عنوان مثال وقتی محققان آمریکایی می‌خواستند درباره توسعه اظهار نظر کنند، نظریات خود را در یک قالب ایدئولوژیک بیان می‌کردند. به طوری که در این ارتباط همواره به کشورهای جهان سوم توصیه می‌کردند مسیری را که کشورهای سرمایه‌داری طی کرده‌اند پیمایند.

در واقع ایدئولوژیک بودن نظام بین‌الملل در دوران جنگ سرد باعث می‌شد که ایدئولوژی هویت‌سازی کند و ما در این دوران شاهد رابطه‌ای قوی بین ایدئولوژی و قدرت هستیم، اما با فروپاشی نظامی دو قطبی و به خصوص تشدید روند جهانی شدن خیلی از این مسافهیم ارزش خود را از دست

راند. به گفته وی ایالات متحده مبارزه با عقاید افراطی و خرافات، نابودی فرقه‌های مذهبی و سیاسی افراطی، نابودی احزاب و گروه‌های تروریستی در ۶۰ کشور را هدف قرار داده است و این مبارزه تا رفع فتنه و خطر تروریسم، ظلم و دیکتاتوری در جهان، مبارزه سیاسی، نظامی، مالی و روانی با افکار و حکومت‌های دیکتاتوری ادامه خواهد یافت.

دگرگونی ژئواستراتژیک و لزوم تدوین استراتژی نوین جهانی

در دوران جنگ سرد، جهان همواره دو قلمرو ژئواستراتژیک داشت که ضمن حفظ توازن جنگ را به عنوان هدف اصلی تعقیب می‌نمود یعنی توازن اقتصادی، سیاسی، اجتماعی هدف اصلی نبود، بلکه این توازن صرفاً معنا و مفهومی نظامی داشت که در اثناء آن جهان همواره در توازن قرار می‌گرفت تلاش برای رسیدن به چنین توازنی بیش از چهل سال پی‌گیری شد و در داخل این دو قلمرو ژئواستراتژیک، ۱۱ منطقه ژئوپولیتیک با ویژگیهای خاص شکل گرفته بود، که سرانجام بعد از سال‌ها این استراتژی که بر مفاهیم ژئواستراتژیک استوار بود به بن‌بست رسید و در نتیجه شکافی که میان این دو قلمرو وجود داشت از بین رفت و به تبع آن تغییر در ساختار ژئواستراتژیک و همچنین دگرگونی در مفاهیم و مناطق ژئوپولیتیک به وجود آمد.

مذهبی هستند. بنابراین دولتمردان این کشور به سادگی نمی‌توانستند یک مذهب را در مقابل مسیحیت قرار بدهند.

در دوران جنگ سرد این امکان وجود داشت که مسیحیت را در مقابل آنتیسم (ناخداانگاری) کمونیستها قرار دهند و از این رهگذر بسیاری از جنگها از جمله جنگ ویتنام را توجیه کنند.

اما در مورد اسلام آنها نمی‌توانستند چنین کاری را انجام دهند و لذا وقتی دیدند که نمی‌توانند اسلام را به عنوان دشمن درجه یک مطرح کنند به سوژه‌های جدید روی آوردند. مدتی خطر ژاپن را گوشزد کردند سپس خطر چین را مطرح کردند. ولی هیچ یک از اینها نتوانست خواسته‌های آمریکا را از لحاظ تدوین یک استراتژی نوین برای دوران پس از جنگ سرد برآورده سازد. بعد از مدتی بحث دخالت بشردوستانه آن هم تحت پوشش سازمان ملل را مطرح ساختند که این سیاست نیز در سوماتالی به شکست انجامید.

بنابراین تمام اقدامات زمامداران آمریکا برای نجات سیاست‌گذاری خارجی خود از بحران بی‌معنایی و بی‌هدفی با شکست مواجه شد. اما بعد از ۱۱ سپتامبر آمریکا نتوانست دشمن اصلی را پیدا کند. این دشمن جدید «تروریسم» است. می‌توان به جرأت گفت که پیامدها و نتایج حادثه ۱۱ سپتامبر همان چیزی بود که آمریکاییها مدتها به دنبالش می‌گشتند.

می‌دهند، به همین دلیل آمریکا دیگر نمی‌توانست بر اساس وجود کمونیست یا اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سیاست‌گذاری کند. یعنی مفاهیمی مثل امنیت، استراتژی، ائتلاف و اتحاد و نظیر اینها که در دوران جنگ سرد در سیاست خارجی آمریکا نقش آفرینی می‌کردند، معانی خود را از دست دادند و از اینجاست که آمریکا با بحران بی‌معنایی روبرو می‌شود.

تحت این شرایط آمریکا نیروی نظامی داشت ولی نمی‌دانست که با این نیروی نظامی چه باید بکند. این دولت می‌توانست نیروی نظامی خویش را در معرض نمایش قرار بدهد ولی نمی‌توانست برای این نیرو هدف تعیین کند. پس در این رابطه هدف و معنا از بین رفته بود.

زمامداران آمریکا برای این که بتوانند برای یکسری از رفتارهای خسودر سیاستهای داخلی و خارجی هدف و معنا ایجاد کنند، ابتدا بر روی جهان اسلام و رشد بنیادگرایی اسلامی متمرکز شدند و دست به مانورهای شدید تبلیغاتی و رسانه‌ای در این خصوص زدند. ولی در عمل دیدند هرچند بحث خطر جهان اسلام ممکن است به صورت تهدیدی بالقوه ایجاد شود، اما هیچ‌وقت جهان اسلام نمی‌توانست آن کارکردی را که کمونیسم در دوران جنگ سرد ایفا کرد، از خود بروز بدهد. ضمن اینکه نباید فراموش کرد که آمریکایی‌ها اصولاً انسانهای

ترسیم ژئوپولیتیک جدید جهانی در پرتو وقایع ۱۱ سپتامبر

روند شکل‌گیری تدریجی ژئوپولیتیک جهانی در سال ۲۰۰۱ به گونه‌ای بی‌سابقه تحت تاثیر یک حادثه قرار گرفت. حمله تروریستی به مرکز تجارت جهانی^۱ پنتاگون «وزارت دفاع» و قسمتی از کاخ سفید در ۱۱ سپتامبر به گونه‌ای گریزناپذیر تبدیل به نقطه عطفی تاریخی در جهان سیاست و امنیت شد. این رویداد، خطوط نگران‌کننده‌ای از شکل‌گیری یک نظام تک‌قطبی خشن در جهان ترسیم می‌کند که مقررات تعادل‌آفرین بین‌المللی در آن، رفته‌رفته جای خود را به گونه دهشت‌انگیزی از «دیکتاتوری جهانی»^۲ می‌دهد.

همان‌گونه که برخی از صاحب‌نظران حوزه روابط بین‌الملل در اوایل دهه ۱۹۹۰ پیش‌بینی کرده بودند، خلاء قدرت پیش آمده در نظام جهانی، ایالات متحده را تشویق خواهد کرد تا در جهت ایجاد یک نظام تک‌قطبی در جهان، بر ژئوپولیتیک پست‌مدرن که بر تئوری بی‌نظمی^۳ تکیه دارد، چیره شود و آن را بر اساس نظر خود شکل دهد.

بهر برداری دولت آمریکا از رویداد ۱۱ سپتامبر و محور قرار گرفتن این واقعه در سیاست خارجی این کشور تا اندازه‌ای گسترش یافته که گویی این رویداد تنها برای تکمیل طرح‌های ژئواستراتژیک این کشور

بروز کرده است.

به طور کلی ایالات متحده آمریکا در دورنمای ژئوپولیتیک جدید خود، مناطق «خلیج فارس و حوزه دریای خزر» را بعنوان دو منبع اصلی تأمین‌کننده انرژی جهان، حداقل تا نیمه اول قرن بیست‌ویکم می‌داند، که در نقش‌آفرینی ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک به یکدیگر مرتبطند. در نتیجه، هر مسأله امنیتی در این دو منطقه سخت مورد توجه آمریکا خواهد بود و در این «پانورامای ژئوپولیتیک» است که ایده یک «هارتلند جدید» می‌تواند واقعیت یابد.

برخی از ناظران ژئوپولیتیک ایالات متحده، دو انبار انرژی دریای خزر و خلیج فارس را «بیضی استراتژیک انرژی» نام داده‌اند. که ایران میان آن دو واقع شده است. در چنین شرایطی شاید نظر آقای «فون هاوزن» ژنرال ارتش اتریش که ایران را مرکز ژئوپولیتیک جهان لقب داده است، تبیلوری عینی‌تر و ملموس پیدا می‌کند. علیرغم این حقیقت که دیدگاه یاد شده ایالات متحده عامل اصلی شکل‌گرفتن هارتلند جدید است، ولی واشنگتن نشان می‌دهد که در تسلط کامل بر این هارتلند جدید دشواریهای زیادی دارد. بنابراین همان‌گونه که مشاهده می‌کنیم سلسله تحولات اخیر همگی در این منطقه از

1. World Trade Centre

2. dictatorship global

3. Chaos theory

تروریسم، دستگاه سیاست‌گذاری خارجی آمریکا این توان را پیدا کرد تا بر اساس آنچه از قبل در ذهن می‌پروراند یعنی ایجاد «نظم نوین جهانی» حرکت کند. بنابراین مابعد از ۱۱ سپتامبر شاهد آن هستیم که جرج بوش پسر سعی می‌کند دکترین پدر را که همان نظم نوین جهانی است به صورت عملیاتی درآورد.

سعی زمامداران آمریکا بر این است که در چهارچوب نظم هژمونیک بعد از فروپاشی نظام دوقطبی، چندجانبه‌گرایی جای خود را به یک جانبه‌گرایی بدهد. حال اینکه آمریکا موفق به انجام این کار می‌شود خود بحث دیگری است.

در مجموع به اعتقاد اینجانب در تحلیل و ارزیابی تأثیرات حملات ۱۱ سپتامبر نباید دچار مبالغه شد و در این میان صرف‌نظر از تمامی گمانه‌های مختلف ارائه شده پیرامون مسائل نهان و پشت‌پرده این رخداد عظیم بین‌المللی، به این نکته باید توجه داشت. که به هر حال آمریکایی‌ها توانستند از این حادثه تلخ و تهدید جدی امنیتی یک فرصت طلایی خلق کنند و فضای جدیدی را برای ایفای نقش مورد نظر خود ایجاد نمایند.

به طوری که هر روز با دامن زدن به ابعاد این واقعه و به تبع آن پررنگ کردن تهدید حاصل از آن یعنی «تروریسم» توانسته‌اند در جهت تثبیت هژمونی خود بر اقتصاد بین‌الملل و به ویژه تسلط و اشراف کامل بر مناطق

جهان به وقوع می‌پیوندند و هدفش طرح «دهلیز اوراسیا» است و حمله به افغانستان سریل آغازین تحقق و تسلط بر این قلمرو ژئواستراتژیک است.

به همین منظور انطباق میان مرزهای ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیک با یکدیگر، ترسیم‌کننده «خاور نزدیک بزرگ» بوده که محدوده آن در غرب به مرزهای سیاسی مصر و سودان، در شرق به مرزهای شرقی افغانستان و پاکستان و در شمال به آسیای مرکزی و قفقاز منتهی می‌شود، محدوده‌ای که به طور دقیق با قلمرو ژئواستراتژیک طراحی شده جدید برای قرن بیست و یکم انطباق دارد.

در واقع تمامی تفکرات ژئواستراتژیک جدید هدفش این است که کشورهای حوزه دریای خزر را به خلیج فارس و دریای عمان متصل سازد. که در صورت تحقق این تفکر این منطقه محور اصلی نقشه ژئواستراتژیکی جهان خواهد بود، زیرا دالان بی‌بدیل انرژی جهان در قرن ۲۱ در این منطقه ظهور خواهد کرد و بدیهی است که هژمونی کامل بر این منطقه از «فاکتورهای اصلی و تعیین‌کننده» در برعهده گرفتن نقش اول بازیگری جهان در عرصه نظام بین‌الملل نوین خواهد بود.

نتیجه‌گیری

با قطعنامه‌هایی که تحت فشار آمریکا در سازمان ملل متحد به تصویب رسید و با حمایت‌های دولتهای مختلف از مبارزه علیه

مختل کننده این فرآیند گذاشته است. و پسرواضح است که در این میان منطقه خاورمیانه آوردگاه اصلی و تعیین کننده برای ایالات متحده آمریکا در جهت نیل به این هدف بزرگ یعنی محقق نمودن جهان تک قطبی است و حمله به افغانستان، تنها سرپل اولیه نفوذ و حضور آمریکا در منطقه است و به عبارتی دیگر عملیات در افغانستان مرحله اول یک طرح گسترده است.

استراتژیک جهان، کنترل مراکز عمده تولید انرژی که از عوامل اصلی تداوم بخش سیطره جهانی است، گام‌هایی مهم و رو به جلو بردارند.

بنابراین آمریکا پس از بحران یازدهم سپتامبر موج جدیدی از توسعه طلبی‌های خود را به اجرا درآورده تا مقدمات برپایی امپراتور جهانی مورد نظر خود را آن هم با سبک و سیاقی نوین «جهانی سازی» عملی کرده، و در این مسیر تمام توان خود را در جهت از میان برداشتن منابع و مناطق مقاوم و



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی